هو العلیم

شرع وفلسفهٔ نیاز به آن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲

- مجلس چهاردهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

خدمت رفقا عرض شد که صحبت و بحث ما به مسئلهٔ حجّیّت افعال و اقوال اولیاء اللَه منتهی شد. ـ خواهی نخواهی. ـ که البته این انتهاء به خیر و ختم به خیر بود. چون این قضیه از مدت‌ها پیش، از سالیان متمادی، مورد بحث بود و اخیرا در بعضی از مقالاتی که من می‌دیدم، ـ حتی در همین حوزه و در غیر از این‌جا ـ اعتراض‌ها و اشکالاتی نسبت به این مسئله وجود داشته و وجود داره. که البته بسیاری از اون‌ها به نظر می‌رسه که جنبهٔ مغرضانه داشته. البته پاره‌ای از این اشکالات، مشخصه که از روی عدم اطلاع و آگاهی هست و صرفا بر اساس جهل به

موضوع یا جهل به حکم ـ هرکدام از این دو ـ نشأت گرفته. علی کلّ حال، وظیفهٔ ما، وظیفهٔ پاسخ‌گوییست. هرکسی که می‌خواد باشه، و از هرجایی که می‌خواد این مسئله نشأت گرفته باشه، برای ما تفاوتی نمی‌کنه. و باید صرفا ـ همونطوری که بنده بارها عرض کردم در این مدت به خصوص پس از ارتحال مرحوم والد رضوان اللَه علیه ـ روش من، تا اون‌جایی که تشخیصم اجازه می‌داد و تکلیفم اجازه می‌داد، حفاظت و پاسداری از مبانی اولیاء الهی بوده. و روی همین مسئله، نسبت به بعضی از گفتار و نوشتار بنده، اعتراضاتی هم صورت گرفته. ولکن خدا را گواه می‌گیرم بر این‌که از این نوشتجات و از این سخن‌ها، چیزی جز پاسداری و حفاظت از مکتب مورد نظرم نبوده و نیست و بر همین اساس هم حرکت می‌کنم و تا جایی که تکلیف دارم به این مسئله ادامه می‌دم و وقتی هم تکلیف برداشته بشه، خب دیگه اون موقع مطلب فرق می‌کنه و تفاوت می‌کنه. چطور این‌که در کیفیت مسائل و صَرد مطالب، خب رفقا اختلافاتی رو مشاهده می‌کردند

که این اختلافات بر اساس نوع تکلیفی بود که بنده متوجه می‌شدم. و حالا در کیفیت توجه، و تنبّه، خب اون به طور کلی هر شخصی برای خودش ممکنه حجتی داشته باشه. ولی خود بنده هم نسبت به این مسئله در بعضی از موارد عرض کرده‌ام و در خیلی از مسائل و موارد، جهتش رو عرض نکردم. علی کلّ حال، اون‌چه را که تا به حال بوده همین بوده که در مرئی و منظر بوده و إبائی هم از افشاء بعضی از مطالب نیست تا اون‌جایی که اخلاق و شرع و مبانی به ما اجازه بده.

و همون‌طوری که رفقا و همه اطلاع دارند، در مطالب، طرف صحبت بنده و خطاب بنده، متوجه شخص خاصی نیست. هرکسی می‌خواد باشه. و از هر طیف می‌خواد باشه. چه غریبه باشه، چه خودی باشه. چه رفیق باشه چه بیگانه باشه. هرکسی هر اشکالی داره، باید اشکال رو مطرح کنه. و طرح اشکال که اشکال نداره. انسان مسئله‌ای به نظرش می‌رسه. بنده در جلساتی که دارم، جلسات در طهران، یا همینطور جلسات در قم، اصل و بنای بر اون جلسات رو طرح اشکال قرار دادم. یعنی فرض

کنید در جلسه‌ای که شرکت می‌کنم در طهران، خب نیم‌ساعت صحبت می‌کنم، سه ربع صحبت می‌کنم، گاهی اوقات کم یا زیاد، و بعد به پاسخ به سؤالات، هر سؤالی که می‌خواد باشه. چه سؤال شرعی، یا سؤال غیر شرعی، اخلاقی، سلوکی، اعتقادی، اما نسبت به بعضی از مسائل و جریانات کاری ندارم. اونا خودشون می‌دونن و ارتباطی هم به ما نداره. و اون‌چه را که در حیطهٔ صحبت ماست، پرداختن به مسائل اعتقادی‌ست و هر شخصی از فهم و بصیرتی که نسبت به این مطالب پیدا می‌کنه، تکلیف خودش رو در سایر فضاها و ظروف هم متوجه خواهد شد. و خب خودتون هم دارید مشاهده می‌کنید. این که نیاز... گفت اون‌چه که عیان است، چه حاجت به بیان است. بالاخره زمستان یک روزی تمام می‌شود و مسائل... و داره هم تمام می‌شه. قضایا و مطالب، این‌طرف، اون طرف. آدم گاهی اوقات یه مسائلی رو می‌شنوه و اون‌گاه متوجه می‌شه که بزرگان، اینی که می‌گن افعال اولیاء الهی حجت نیست، حالا بیاید تماشا کنید و ببینید. بعد از گذشت این همه مدت،

تازه افراد میان و اعتراف می‌کنن و عذرخواهی می‌کنند. عذر خواهی می‌کنند.

خب همین رو ما همون موقع، در همون زمان، در همون موقع از اولیاء خدا می‌شنیدیم. همون موقع، همون زمان به ما می‌فرمودند: زیر همین کرسی بنشینید و از جای خود تکان نخورید و چه و چه. در اون زمانی که اغلب افراد، اقدام بر بعضی از مطالب را واجب شرعی قلمداد می‌کردند. متوجه شدید؟ واجب شرعی قلمداد می‌کردند! و عدم قیام نسبت به خیلی از مطالب را حرام شرعی می‌شمردند. ولی بزرگان به ما دستور می‌دادند بشینید زیر این کرسی و از جای خود تکان نخورید. حالا بعد از گذشت این همه، می‌بینیم که بعضی‌ها بله! عذرخواهی و فلان و چه و چه . اینا مال چیه؟ مال بصیرته دیگه! ولیّ الهی بصیرت دارد، بنده ندارم. بنده ندارم. ولیّ خدا چشمش بازه، نه این چشم، چشم منم بازه! ایناها من هم دارم شما رو می‌بینم! این! این منظوره! چشم این‌جا! بازه، داره می‌بینه. بنده این چشم دلم کوره. خب، همینو می‌بینم، اونم پشت این در رو نمی‌بینم. این چشم.... اونم تازه به

زور عینک و از این حرفها و تشکیلات. این عینک رو هم برداریم، اون آخر هم تشخیص نمی‌تونیم [بدهیم.] این چشممون همینه. اما اونی که این چشمش بازه، اون می‌گه بشین زیر این کرسی و از این‌جا تکان نخور. اون چشمش بازه. این همونیه که وقتی با بنده از مسجد میایم، اون طرف چهارراه، با اون عصا اشاره می‌کنه ـ زمان حکومت نظامی بود دیگه، اون شب حکومت نظامی بود. نمی‌دونم شب یک شنبه بود، کی بود، یه شبی ـ با عصا اشاره می‌کنه... این عکس کیه آقا؟ یه کیوسک روزنامه فروشی اون جا بود، کیوسک روزنامه، عکس این آقای بنی صدر اون‌جا بود. همین آقایی که الآن در رفت، رفت فرض کنید اون‌جاها! اونم با چه وضعی! اینا رجال ما بودند! اینجوری در رفتند و... عجب مسائلی رو ما دیدیم! عجب مسائلی! فیلم خوبی تماشا کردیم! خیلی! یه فیلم عالی بود تماشا کردیم ما در این مدت و... . با عصا اشاره می‌کنه: آس محسن! این عکس کیه آقا؟ این عکس کیه؟

گفتم آقا این عکس یه آقائیه بهش می‌گن آقای

بنی صدر. اخیرا از دور و بری‌های آقای خمینیه و می‌گن که رابط بین افراد، جریانات و مسائل با ایشون هست و دور و بر ایشونه. یه سری تکون دادند با همین عصا: روزی خواهد رسید، که از این مرد، بلائی بر سر این مملکت بیاید که دیگر جبران نخواهد شد. واللَه و باللَه این حرف‌را من از ایشون [شنیدم] این حرفهای کیه؟ این حرف اونائیست که این چشمشون بازه. این چشم. در اون وقتی که همه همه چی می‌گفتند. و همه برای ما تکلیف تعیین می‌کردند. یکی می‌گفت این کار حرامه. اون یکی می‌گفت این کار واجبه. اون یکی می‌گفت مستحبه. هرکی دیگه! هرکی برای ما تکلیف تعیین می‌کرد. منتها ما، بهش اعتماد داشتیم، اعتماد داشتیم. گوش کردیم. گوش کردیم. و مطالبشو... اما همین رفقا و دوستان ما، افرادی بودند که به ایشون در همون زمان ایراد وارد می‌کردند و می‌گفتند کار شما غلط و اشتباه‌ست. تو همین رفقا و دوستان ما بودند. زیاد هم بودند. حالا بعضیا به زبان می‌آوردند، بعضیا به زبان نمی‌آوردند. همه تو دلشون بود. ایشون فرمودند: جریانی آمد و گذشت ـ یه روز به من

گفتند ـ گفتند آس محسن یه جریانی آمد و گذشت.

ـ اینها را به عنوان مقدمه دارم می‌گما! مقدمهٔ اون صحبتم. ـ یه جریانی آمد گذشت. تو این جریان همه امتحان شدند. البته خب، نمره‌ها فرق می‌کرد. همه امتحان شدند. فقط چند نفر قبولی ـ دستشون رو اینطوری کردند ـ فقط چند نفر قبولی بود در این قضیه. چند نفر. اون کسانی که سی سال با پدرمون آشنا بودند، تجدید آوردند. تجدید آوردند. الآن... نمره‌ها هم فرق می‌کنه. تجدید از چنده؟ من نمی‌دونم! ده؟! ها؟ از ده به پایین می‌گن؟ تا صفر تجدیده، تا یک هم تجدیده؟ بعضیا ده شدند. بعضیا نُه شدند. بسته به میزان تلنگری که به این دلشون خورده بود، نمرات تجدید، فرق می‌کرد. بعضیا هفت شدند. نمرهٔ هفت آوردند. بعضیا هم صفر. صفر که دیگه تجدید نیست، رفوزه است دیگه! مرخصه! و مرخص شدند. یعنی مرخص مرخص شدند. اوه! چه مرخصی! بیا و ببین! چه مرخصی! مرخص شدند، **انّه من عباده المُرخَصین!** این آیهٔ قرآن نیست‌ها! اینا آیات ماست! یه دفعه مرحوم آقا به من

فرمودند که آقا چطوره حالتون؟ گفتم: **انّا من عباد اللّه المرخصین!** گفتند این آیه کی نازل شد؟ گفتم دیشب نازل شد! دیشب داشتم با خودم فکر می‌کردم و گفتم که من وضعم چطوره؟ در احوال خود همی تفحص می‌کردم، دیدم که **انّا من عباد اللّه المُرخَصین!**

فرمودند که: انشاءاللّه مخلَصین خواهد شد، انشاءاللّه...

گفتم: انشاءاللّه بلکه حالا به برکت دعای شما این بله! این «ر» تبدیل به لام بشه. و فلان، یه خورده جاهاش عوض بشه... خ و ص جاشون...

مرخص شدند آقا! مرخص! رفتند اون‌جایی که رفتند. یکی از دوستان بود، می‌گفت: ـ همون موقع‌ها به من می‌گفت. آمده بود منزل پیش من. خیلی با من رفیق بود، خیلی آشنا بود. منتها خب بنده خدا بی‌اطلاع بود دیگه. همین عادی بود. گفت: ـ فلانی! ـ همون روز، همون روز هفده شهریور که اون جریان و اون فاجعه اتفاق افتاد، زدند مردم رو همه رو تکه تکه کردند و کشتند و چه کردند و چه کردند. عجب قتلگاهی درست کردند اون روز. قتلگاه درست کردند. می‌گفت: ـ من در منزل نشسته

بودم یه دفعه دیدم صدا میاد، مردم دارن می‌رن. حرکت می‌کنن و شعار می‌دهند و تکبیر می‌گن و چه می‌کنن و این حرفها، من با خودم گفتم این آقای ما به ما دستور حرکت و تظاهرات نداده، آخه تا کی ما باید همینطور بشینیم؟ تا کی باید تو خونه بنشینیم؟ تا کی باید همینطور بدون همراهی و بدون مساعدت و بدون کمک، و بدون ابراز وجود، خب باید ما هم بلند شیم، ما هم یکی مثل اینا دیگه. اینهایی که آمدند توی خیابون‌ها، همه جور خطر رو به خودشون خریدند، همه جور... واقعا هم همینطور بودها! یعنی اون‌هایی که مردم، مسلمون‌ها که در اون موقع چیز می‌کردند، بر اساس فهم خودشون بود، فهم و تکلیف و چیزهایی که خب به گوششون می‌رسید، افرادی که بالای منبر اینها را تشویق می کردند، مسائلی که از این طرف و اون طرف، احکامی که می‌آمد، خب طبق تکلیف عمل می‌کرده دیگه. انشاءاللَه هم پیش خدا ماجور بوده، ماجور بوده. دو نفر یه جور نیستند آقا! دو نفر یه جور نیستند. پای هرکی، پروندهٔ خاص خودش امضا می‌شه، همین!

دو نفر با هم می‌رن یه جا، دو نفر با هم یه کار می‌کنن، دو نفر با هم یک عمل رو انجام می‌دن، یکی رو می‌برن به بهشت، یکی رو با سر می‌کنن تو جهنم! هر دو یه کار انجام دادند. یه کار انجام دادند. اون یکی رو می‌برن در بهشت، اون یکی شهید راه خر شده و می‌برنش در جهنم! تو برای جنگ با کفار و کمک رسول خدا نیامدی، تو اومدی اون کافر رو بکشی، خر قشنگ و سفید خوبشو برداری، غنیمت! تو برا غنیمت اومدی. برا غنیمت. اون کسانی که بالای کوه احد، از دستورات پیغمبر سرپیچی کردند، برای جنگ با کفار آمده بودند؟ برای اطاعت از دستور رسول خدا آمده بودند؟ برای کمک به دین پیغمبر آمده بودند یا برای شکم آمده بودند؟ برای کدام؟ چرا وقتی پیغمبر می‌گه اون بالا سنگر رو نگه دارید، ـ یه تپه‌ای هست الآن در احد، انشاءاللَه خدا قسمت کنه برید اون‌جا ببینید. یه تپه‌ای در اون‌جا هست، رسول خدا پنجاه نفر رو گذاشته بودند شما مواظب باشید، نذارید این‌ها بیان. این‌ها که می‌خوان بیان از این پشت، شما باتیر بزنید، مواظب باشید تا وقتی که من بگم. این‌ها رفتند اون‌جا، تا دیدند این

مشرکین هزیمت کردند: ای داد بی‌داد! بجنب که الآن غنائم رو بقیه بردند. چون اون مقداری که در خود اون میدان جنگ باقی می‌مونه، مربوط به همون افرادی هست که می‌گیرن. غیر از اون غنائم کلی که از آثار و لوازم این به دست میاد، که اون مربوط به عامهٔ مسلمینه و باید به دستور پیغمبر یا امام علیه السلام تقسیم بشه، اون مبحثش جداست. اما اونی که تو خود میدانه، که "سلب" گفته می‌شه. که مربوط به... مرکب او، شمشیر او، طلا و نقرهٔ او، هرچه که حالا با خودش برداشته آورده، هرکسی اون را می‌کشه، اون مال اوست. چون رفته این خودش را فدا کرده، این رفته خودش را در این راه فدا کرده، اون وقت در قبال، اون چه را که گیر میاد، اون در قبال مجاهده‌ایست که انجام داده و حقش هم هست.

گفت ای داد بی‌داد دیر بجنبیم! همهٔ غنائم رو برداشتند بردند! ببینید آقایان! این اعتقاد مردم به پیغمبر همین قدر بود. انقدر بود! یعنی در ازای دو تا سکه، حرف پیغمبر رو گذاشتند زمین. در ازاء یه اسب، در ازاء یه کلاه خود، در ازاء یه زره، در ازاء

خورجین کاه! حرف پیغمبر رو گذاشتند زمین و آمدند پایین و باعث شد که اون جنایت در جنگ احد اتفاق بیفته. اون جنایت عظیم. چه بر سر پیغمبر آمد، چه بر سر امیرالمؤمنین... چه بر سر افراد... خلاصه دیگه جنگ احد یه جنگ عجیبی بود دیگه، یک... واقعا یک مجزره‌ای بود، قتلگاهی بود. که بسیاری از اصحاب پیغمبر در اون جنگ به شهادت رسیدند. یازده نفر موندند، پایدار! آهان! پایدار! گفتند پیغمبر به ما گفته اینجا وایسا، وای‌میستیم تا تیکه تیکه بشیم. تا نگفته نمیایم. هنوز هم که ما پیغمبر رو ندیدیم بگی ازش بپرسیم. ما وایمیسیم. ما وایمیسیم. خالد بن ولید با پونصد نفرآمد دور زد اینها را، همه رو تیکه تیکه کرد. صاف! صاف کرد، درو! آمد پایین، و کرد اون چه را که کرد. خلاصه... جریان مفصلی داره. خب این یازده نفر همه رفتند چی؟ همه رفتند یه راست تو بهشت! و خوش به حالشون. رفت، بدون حساب و کتاب! دِ برو! مثل برق! امّا، اون‌هایی که آمدند به قصد غنیمت، بسیاری از اون‌ها کشته شدند. در جنگ احد داریم! همون‌هایی که آمدند از اون پنجاه نفر، برای چی؟ برای این غنیمت! اون‌ها

چی؟ با کله رفتند وسط جهنم. هم خودشون را بدبخت... چرا؟ برا غنیمت اومد پایین! خالد بن ولید هم از پشت دامبی گذاشت تو کله‌شون! واسه غنیمت اومدید؟ پس حالا بخورید! خودتون واسه غنیمت اومدید، اینم غنیمت! یکی دِ بزن! اونم مأمور خداست. اونم مأمور خداست. خیال نکنید که خالد مأمور نیست. خدا همه جور مأمور داره. مأمور ظالم داره، مأمور مظلوم داره. نداریم مگه: **الظالم سیفی، انتقمِ به و انتقِمُ منه**. ظالم شمشیر منه. اونم یکی از کسان چیه؟ واسطه هاست. اونم در تحت قدرت منه. به واسطهٔ او انتقام می‌گیرم، بعد هم پدر خودشم در میارم! بعد هم... بعد هم... .

ما، خیلی از این مسائل دیدیم، در تاریخ، اینطرف اون طرف، کشورها، الآن شما نگاه کنید این طرف اون طرف رو ببینید چیه؟ یکی یکی مثل این که خدا می‌خواد سراغ همه بره‌ها! آها! یکی یکی مثل این‌که خدا هم...، خدا مثل این که داره شمشیر رو می‌کشه بیرون. دیکتاتورها، ظالم‌ها، حاکم‌ها، یکی یکی! به نوبت! تشریف بیارید! حالا نوبت شماست! خیلی

عجیب بود، این جریان صدام خیلی عجیب بود. واقعا جریان عجیبی بود. جریانی بود که ما با چشم خودمون تقدیر و مشیّت خدا را دیدیم که وقتی قرار بر این است که مشیت خدا نازل بشه و جاری بشه، دیگه دنبال علت و دلیل و بِمَ و لِمَ نمی‌گرده. قراره که بیاد. این صدام چقدر جنایت کرد؟ واقعا انسان، جانی‌تر از این صدام می‌تونست پیدا کنه؟ یک آدمِ وحشی قسیّ القلبِ بی‌دین لا مذهبی که هیچ‌چیزی جز انانیّت و فرعونیت در وجودش نبود دیگه. هیچ! نه رحم داشت، نه مروّت داشت، هیچ! ابدا! و چه کرد دیگه. و چه کرد؟ ولی وقتی قرار بر این شد که بره، مدتش تمام شده بود... . من یه دفعه داشتم گوش می‌کردم این نطق نمایندهٔ عراق در سازمان ملل رو، اون نماینده‌اش داشت به افراد می‌گفت: بابا شما بیاید، ـ شما می‌گید ما فرض کنید سلاح‌های غیر مجاز داریم، ما فرض بکنید وسایل غیر مجاز داریم، چی‌چی داریم... کشتار جمعیت...ـ شما بیاید یه دونه پیدا بکنید، ـ داشت به اونا می‌گفت ـ هرکاری بعد خواستید بکنید، بکنید. می‌گفت شما بیاید پیدا بکنید، بعد هرکاری خواستید بکنید. اونا می‌گفتند ما

هیچی حالیمون نیست! شما سلاح کشتار دارید، باید برید! من واقعا همون‌جا احساس کردم مشیّت خدا دیگه داره نازل می‌شه. هیچی هم...، این قضیه باید تمام بشه. پیدا بکن و این ور و اون‌ور قضیه نیست! قضیه این است که حالا فعلا «انتقم منه» آمده جلو. خودش دیگه حالا باید تشریف ببره. می‌گن نه آقا، قبول نداریم، تو داری، این حرف‌ها فایده نداره. می‌گفت آقا بیاید همهٔ عراق رو بگردید، هرچه می‌خواید نماینده بفرستید، پیدا بکنید، نه خیر! شما دارید! اِ! عجب! این دیگه چی چیه؟ می‌گه شما دارید... بعد هم وقتی جریان تمام شد، اون‌خبرنگار آمد سراغش، دیدند داره می‌گه: چی شد قضیه؟ به نظر شما، قضیه به کجا رسید؟ گفت: the play finished!

بازی تمام شد! The play finished! بازی تمام شد! همهٔ این حرفها بازی بوده، همهٔ این‌ها... خودش بعد موحد شد!! لابد موحد شد دیگه! بعد فهمید که تقدیر خدا بر این بوده که خلاصه آقا تشریف ببره! دیگه اینا همه بازی بوده و فلان و این

حرفها، باید بره. این‌ها چیزهاییست که خیلی به ما حرف یاد می‌ده ها! خیلی یاد می‌ده. حواسمون رو باید جمع کنیم، حواسمون رو باید جمع کنیم و از سرنوشت ستمگران عبرت بگیریم. کی باور می‌کرد که یه روزی صدام بره؟ کی باور می‌کرد؟ من یکی که باور نمی‌کردم! اصلا باور نمی‌کردم! مگه کسی می‌تونست باور کنه یک همچنین غول بی شاخ و دمی فرض کنید که با این وضعیت بخواد چیز کنه؟ این قابل قبول نبود. ولی وقتی تقدیر و مشیت خدا میاد، این حرفها سرش نمی‌شه. صدام که سهله، هزار تا بالاتر از صدام، با صدهزار میخ، خودشون را به زمین بکوبند مثل یه پر کاهی می‌رن. پر کاه می‌رن! با صدهزار میخ اگر خودشون رو بخوان به زمین بکوبند. ندیدید؟ بعدی هم رفت! تموم شد! تا بعدی‌ها که باشند؟ ها؟ مشیت خدا بر این تعلق گرفته که روی زمین را از وجود مستکبران پاک کنه. اینه قضیه. روی زمین از ظالمان طاهر بشه. روی زمین از وجود خود کامگان... مردم دارن کم کم می‌فهمند! مردم کم کم دارن شعور پیدا می‌کنند. مردم دارن شعور پیدا می‌کنند.

اون رفیق ما، رفیق ما بود آقا جان. رفیق ما بود، غریبه نبود. در کنار ولیّ خدا بود، سالیان سال محضر اولیاء خدا را درک کرده بود، آقای حداد رو دیده بود، سالیان سال به مسجد ولیّ خدا رفت و آمد می‌کرد، صحبت ولیّ خدا را شنیده بود. می‌گه من تو خونه نشستم می‌گم چرا این ولیّ خدا ما را امر به این تظاهرات نمی‌کنه؟ چرا؟ آخر مگر واجب ـ به من می‌گه ـ مگر واجب نیست کمک به دین، کمک به این افراد، رفتن در اون‌ها و حرکت کردن و...؟ این‌هایی که دارن می‌رن، صدا به شعائر بلند کردند، صدا به تکبیر بلند کردند، صدا صدا صدا! صدا! ها صدا! مگر نه؟! گفت احساس وظیفهٔ شرعی کردم، احساس تکلیف! امان از این احساس تکلیف! امان از این احساس...! هر آدم نفهمی میاد می‌گه احساس تکلیف! آخر این احساس تکلیفت رو به یه آدم خبیر ارائه بده! بعد اونوقت برو به دنبال. نه این‌که نشستی از تخم در آمدی می‌گی من احساس تکلیف کردم! احساس تکلیف! احساس تکلیف کردم که بیام و حرکت کنم آمدم پایین. از یک طرف می‌گم خب،

اگر استادِ من، اون ولیّ خدا این عمل من رو خب چیز بکنه، برم تا جلو، مسائلی اتفاق بیفته، خب چی می‌شه؟ یه ترسی تو دلش بوده، یه خوفی بوده از این‌که خب بالاخره چی می‌شه؟ خب اون‌که دستور نداده! اون‌که دستور نداده بلکه دستور بر جلوس و قعود داده. از اون‌طرف، احساس تکلیف! آمدم پایین و یک ده دقیقه‌ای با این جمعیت حرکت کردم، ها! نفسم راحت شد. هان! یک ده دقیقه‌ای هم با اینا بودم، بعد برای این‌که یه وقت خطری پیش نیاد و نتوانم پاسخی به استادم بدم، بعد برگشتم. دور زدم و برگشتم. آمدم اقلّاً نفسم آرام شده بود. اون دغدغه‌ای که داشتم، اون دغدغه فروکش کرده بود. اون تشویشی که داشتم، ده دقیقه...! وقتی که برای من گفت، یه چیزی بهش گفتم، که این‌جا دیگه نمی‌گم!

خیلی تعجب کرد از این حرف من که چطور من انقدر بی‌باک و بی‌محابا این جواب رو بهش دادم. که اگر در این وضعیت مسئله‌ای برات اتفاق می‌افتاد چه و چه! خیلی تعجب کرد. از این قضیه سالیان سال گذشت. یه شب، بالاخره زمانه که یه جور نمی‌مونه.

تغییر می‌کنه، تحولات پیدا می‌شه، انسان چیزهای جدید می‌بینه. انسان مسائل مختلفی می‌بینه. مطالبی مشاهده می‌کنه. یه شب آمد به من گفت: فلانی! خدا خیرت بده مثلا. چه و چه . اگر اون روز اون حرف رو به من نمی‌زدی، همون چیزی را که اون موقع به من گفتی، الآن به سر من، می‌آمد. یه قضیه‌ای اتفاق افتاده بود براش. همون اتفاق می‌افتاد برام. و تو اون موقع منو با اون کلامت نجات دادی و متنبّه کردی که همهٔ اون... **ما أکثر العجیج و أقلّ الحجیج**. سر و صدا زیاده، گوینده چند تاست؟ گوینده چند نفره؟

خب ببینید! تو که الآن در کنار ولیّ خدا هستی، خودت هم داری یک همچنین مسئله‌ای رو احساس می‌کنی که تکلیف شرعی و وجوب شرعی تو بر این مسئله است. تو داری خودت می‌گی دیگه. خودت می‌گی که تکلیف اینه. خب ولیّ خدا تو را از اقدام به یک تکلیف شرعی و وجوب، منع کرد. خیلی خب! بر این اساس، آمدی، احتیاط کردی، ده دقیقه هم راه رفتی، و فلان و این حرفها، نفست آروم شد که ها اقلا یه ده دقیقه‌ای، اگر تا آخر قضیه نرفتیم،

ولی خب ده دقیقه‌شو رفتیم. یک همراهی کردیم. اون موقع ولیّ خدا بهت نمی‌گه که تو الآن در اشتباهی. تو الآن فلانی. نمی‌گه. می‌ذاره بگذره، یه سال دو سال سه سال هفت سال ده سال که گذشت، بعد اون‌وقت کم‌کم وقتی متوجه شدی می‌بینی هان! اون تکلیفت که احساس وجوب بود، اون چی بود؟ اشتباه بوده. این کار، کار ولیّ خداست. اون اشتباه بوده. اون چیز دیگری بوده. منتها نیاز به مرور زمان داره. نیاز به تبدّل احوال داره. نیاز به تغیّر احوال داره. نیاز به این داره که با چشم خودت چیزهایی را ببینی و نتوانی بپذیری. نیاز به این داره. که عجب! پس اونی که گفتند زیر کرسی بشین، اون درست بوده! اون صحیح بوده!

ما در کتاب اسرار جلد دو، راجع به خصوصیات ولیّ الهی مطالبی را آوردیم. و گرچه مسئله باز بالاتر از آن است که در اون‌جا نوشتیم، و اون مقداری را که ما در اون‌جا نوشتیم، همهٔ مطلب نبوده. ولی خب، علی کل حال، به اندازهٔ ظرفیّت مخاطب و سعهٔ ادراک اهل بصر و بصیرت، مسئله را ما در اون‌جا ذکر کردیم و به همین مقدار هم مسئله برای خیلی[ها]

گران آمد. و موجب اعتراضاتی شد. و نقدهایی شد. چه از خودی و چه از غیر خودی. که این مطالب علی کلّ حال، معلوم نیست که با موازین منطبق باشه. در این مطالب افراط شده، اغراق شده، و در این مسائل باید توضیحاتی داده بشه که البته بنده آماد[ۀ] برای توضیحات نسبت به بعضی از ابهامات بودم در اون موقع، منتها خب، علی کل حال مجالی پیدا نکردم که...و الآن هم در این صدد هستم که بعضی از مواردش که نیاز به توضیح داره، حالا در چاپ‌های بعدی و اینها، توضیح داده بشه و مطلب بازتر بشه. گرچه بعضی از اون مطالب، در افق وحی توضیح بیشتری داده شد. بعضی از اون‌ها در همین پاورقی‌هایی که در مطلع انوار آمده، مسائل یه قدری روشن‌تر شده. ولی علی کلّ حال، جای سؤال بالاخره باقی می‌ماند و ما هم تا اون‌جایی که توفیق داشته باشیم و مشیّت الهی اجازه بدهد، در همین مسائل، صحبت می‌کنیم. مقاله‌ای هست می‌نویسیم، مطالبی هست مطرح می‌کنیم و نسبت به اون چه را که می‌گوییم یقین و قطع داریم. مطالبی را که بنده ـ

خیلی تکیه می‌کنم ـ در این چند شب خدمت رفقا، انشاءاللَه عرض می‌کنم در یک کلمه‌اش شک ندارم. حالا اشتباه هست، اون در اختیار بنده نیست. ممکن است الآن بنده در شب و روز الآن هم شک بکنم. اون دیگه در اختیار من نیست. ولی من الآن قطع دارم الآن شبه. قطع دارم. همون طوری که قطع دارم که الآن شب است و روز نیست، نسبت به مطالبی که در این زمینه عرض می‌کنم، قطع دارم و مطالب، مطالب علمی‌ست. از مطالب شهودی در این شبها استفاده نمی‌کنم، از مطالبی که شنیده‌ام از بزرگان، در این شبها استفاده نمی‌کنم، از مطالبی که ممکن است که پایه و اساسش بر اساس ظن و حسن ظن باشه، به هیچ‌وجه، یک کلمه حتی استفاده نمی‌کنم. فقط و فقط مطالب، بر اساس مطالب علمی و مطالبی‌ست که خود قطع دارم نسبت بهش. و افراد و مخاطبین و همه که این مطالب را می‌شنوند، باید فقط و فقط دیدگاه علمی را نسبت به اون‌ها داشته باشند. نه دیدگاه گوینده را، حالا بنده باشم یا هرکس دیگه که باشه. شاید بنده در این قضیه اشتباه کنم.شاید در ترتیب مقدمات، در ترتیب ادلّه، خطایی رخ بده،

اشتباهی رخ بده، و ما « و ما أبرئ نفسی »از خطا و از زلل؛ فقط و فقط عدم خطا و عدم زلل، این مختص به امام معصوم علیه السلام و ولیّ متّصل به اوست. این دو شخص، از خطا و زلل، البته مسئلهٔ خطا را نسبت به ولیّ عرض خواهم کرد که ممکنه بعضی از اوقات خطا سر بزند، که اون خطا چه جهتی دارد. ولی منظور اشتباهه، اشتباه در فهم و اشتباه در تشخیص، در ولیّ وجود ندارد، چنان‌چه در امام معصوم علیه السلام منتفی‌ست.

در وهله‌ای اول، ما باید بدانیم که شرع چیست؟ اصلا چرا ما نیاز به شرع داریم؟ این اصل و اساس تمام مباحث ماست. چرا ما نیاز به شرع داریم؟ مگر این عقلی که خدا به ما داده کفایت نمی‌کنه؟ الآن امروزه می‌گن هرکسی بر اساس فهم و بر اساس عقلش بایست عمل کنه و هیچ شخص کس دیگه رو نمی‌تونه الزام بکنه. بر اساس فهمش و بر اساس عقل. خب این یک نظریه است دیگه. این نظریه، یه نظریهٔ منحطی‌ست و مردوده. به جهت این‌که مشخص است که ـ هم از نقطهٔ نظر علمی و هم از

نقطهٔ نظر تجربی ـ افراد، عقلشون به عقل کامل که نرسیده. عقل افراد، در تشخیص مطالب، خب اشتباه می‌کنه. و در بعضی از موارد، این‌ها، مثاب هستند و در بعضی از موارد هم خاطی. و مُخطی. همونطوری که راجع به اطفال و کودکان، ما نمی‌توانیم زمام امور اطفال را به دست خودشون بسپاریم، و اطفال به ما ایراد بگیرند که ما بر اساس تشخیص خودمون مختار هستیم که هرکاری می‌خوایم بکنیم. طفل، بچهٔ پنج ساله، بچهٔ هفت ساله، هرچی بگه شما می‌پذیرید؟ ما می‌پذیریم؟ خب این قطعاً منتفی‌ست. زیرا عقل یه بچهٔ پنج ساله، یا عقل بچهٔ هفت ساله، این نمی‌تواند کفایت برای مصالح و دفع مفاسد را بکند. بصیرت ندارد. نسبت به مصالح و مفاسد خودش بصیرت ندارد. لذا ممکن است مفاسد را به جای مصالح، و مصالح را به جای مفاسد در نظر بگیره و دیگران را الزام کنه بر اینکه این باید انجام بشه. سینه‌اش درد می‌کنه، می‌گه بستنی می‌خوام. خب نباید بخریم براش. خب سینه پهلو می‌کنه می‌میره دیگه، برو و برگرد نداره. یا این‌که من می‌خوام فرض بکنید که تو سرما این کار رو بکنم. یا فرض بکنید که...

کارهای غیر عقلایی که طبعا از کودکان سر می‌زنه دیگه. و اگر...، اصلا از نقطهٔ نظر حقوقی و از نقطهٔ نظر جزائی هم مسئله پیگرد داره و قابل پیگرده. فرض کنید که [کسی] ولیّ بر یه طفله، و او را رها می‌کند. دادگاه او را محکوم می‌کند و از نقطهٔ نظر شرعی، اگر ولیّی که متولی بر طفل است، و او را رها کند، و اون خطری براش پیش بیاد، شرعا اون ولیّ مسئول است. چه نسبت به مسائل دیه، چه نسبت به مسائل تعزیر و تنبیه و امثال ذلک، او مسئوله. مانند فردی که عقل ندارد و مجنون است. این مسائلش در شرع و فقه مطرح شده و در اون‌جا صحبت شده. چرا؟ چون بچه که عقل نداره. می‌گن بچه عقل نداره. قدرت تشخیص نداره. وقتی قدرت تشخیص نداشت، مانند مالی می‌ماند که از خود اختیار ندارد. همونطوری که حفظ مال بر انسان واجب است، حفظ کودک از خطرات و مفاسد هم بر شخص ولیّ واجبه و اگر کوتاهی بکنه مقصره. همین مسئله میاد بالا و میاد بالا تا اون بچه بزرگ بشه، فهمش نسبت به بعضی از مطالب اضافه بشه، ادراکش اضافه بشه و

این قضیه هست و ما مشاهده می‌کنیم که اشخاص حتی در سنین بالاتر، نسبت به مسائل دارای اشتباه هستند، در تشخیص‌هاشون، در قضایا، در مسائل، مقدماتی که در کنار همدیگه می‌ذارن اینا اشتباه می‌کنند.

این نسبت به مسائلی که مربوط به مسائل دنیاست. بنا بر این ما می‌بینیم در مجتمع‌ها، اینها فرض بکنید مثلا قوانینی وضع می‌کنن، نمی‌دانم مجلس درست می‌کنند، یک عقل جمعی ایجاد می‌کنند، از این مطالبی که زیاده و واردش هم نباید بشیم. مسائل اجتماعی در اینجا پیش میاد، اولویت فرد بر اجتماع، یا اولویت اجتماع بر فرد ممکنه در اینجا مطرح بشه. اینا مسائل خودش رو داره. پس بنا بر این علت اینی که ما نیازی به پیغمبر داریم، ما نیازی به امام داریم، این نیازش، عدم کفایت عقل ما برای مصالح و مفاسده. و الّا دلیلی نداره خدا پیغمبر بفرسته. بله؟!

اون کسی که می‌گوید بنشین زیر کرسی و از جات تکان نخور، به همین دلیل ما نیاز به پیغمبر داریم، به همین دلیل ما نیاز به امام داریم. چرا؟ چون

عقل ما در اون موقع یک نحوه حکم می‌کند و این حکمی که می‌کند بر اساس شنیده ها و شایعات و مرتکزات، مرتکزات ذهنی و بر اساس جوانب، من حیث المجموع، یک مطلبی را حکم می‌کند، یک قضیه‌ای را حکم می‌کند، چه بسا ممکن است که اون قضیه اشتباه باشه. اصلا اصل این خبر شایعه باشه و اساس نداشته باشه. اتفاق می‌افته. اتفاق افتاده. هزاران، بلکه میلیاردها خبر وجود داره که این اصلا اصل و اساس نداره. اصلا اصل و اساس نداره. چقدر خارق عادات از خیلیا نقل کردند که وقتی ما تحقیق کردیم دیدیم اصل و اساس نداره؟ چقدر نقل کردند؟ بشینم براتون بشمارم؟ چقدر مسائل و اخبار ما در طول زندگی‌مون از این و اون شنیدیم که وقتی رفتیم تحقیق کردیم دیدیم اصلا اصل نداره؟ طرف می‌گه من خیال کردم. خیال کردم! چقدر از اخبار.....؟ همین چندی پیش نشنیدند همه؟ مطالب؟ فلان قضیه اینجوری بوده، این اتفاق افتاده، این حرف زده شده در طفولیت! این...! باعث مسخره و استهزاء همه هم شد! نشنیدید؟! خیلی

خب! بسم اللَه ! ایناها! حیّ و حاضر! حیّ و حاضر دیگه! وقتی کار خراب شد، نه، خواب دیده! اون خواب دیده! اِاِاِ! عجب! عجب! خواب دیده! خوبه نگفت مکاشفه کرده طرف! خواب دیده! به همین راحتی و بعد هم همینطوری داریم می‌گردیم. همینطوری داریم می‌گردیم! هان! انگار نه انگار خبری اتفاق افتاده...! دین همه رو به مسخره گرفتیم و داریم می‌گردیم برای خودمون. انگار نه انگار. راحت! خوب! وضع ما اینه.

چقدر ما از مطالب شنیدیم که یقین داشتیم بر صحتش [و] بعداً معلوم شد اصلاً اصل و اساس نداشته. حالا شما فکر کنید اگر یه نفر زود باور باشه. حالا فرض کنید که... دیگه الحمدلله همه دیگه عکس‌ها رو نمی‌بینن تو خورشید و ستاره و فلان وماه! گذشت دیگه این حرفها. حالا اگر یه کسی خوش باور باشه. اگر یه کسی فرض بکنید که یه خورده ساده لوح باشه، اگر یه شخصی چیز باشه، قبول نمی‌کنه؟ چند نفر قبول نکردند؟ قبول می‌کنند دیگه! ترتیب اثر می‌دن دیگه! این ترتیب اثر دادن‌ها فقط هندونه و خربزه خریدن که نیست! مال دادن

است، جان دادن است، زندگی را فدا کردن است. یک زندگی را از بین بردن است. نیست؟! نبوده؟ هان؟ همهٔ اینا مال چی بوده؟ مال همین باورها. پس معلومه عقل همه‌مون اشتباه کرده. همه. اگر اشتباه نمی‌کرد، زندگی رو نمی‌دادند. جان نمی‌دادند. مال نمی‌دادند. چکار می‌کردند؟ زیر کرسی بشینین، تکون نخورید! تکون نخورید. چی بوده قضیه؟ مال همینه. برای همین می‌گن باید پیغمبر بیاد. برای همین می‌گن باید امام علیه السلام داشته باشیم. برای همینه. آقا عقل من کفایت نمی‌کنه، بفرما! دیدی دیگه! دیدی! ها! این که دیگه بنده از پشت منقل نیاوردم این حرف‌ها رو! تجربه و شهود و مسائلی که جلوی چشممون اتفاق افتاد و می‌افتد و خواهد افتاد، این‌ها چیزهاییست که داریم می‌بینیم. برای همین می‌گن آقا! دستتو باید بدی به یه بزرگتر. آقا! یه عقل منفصل هم باید کنار عقلت باشه. آقا! باید یه بصیر و خبیر هم مورد مشورتت قرار بگیره. اینا برای همینه! که مالتو بیخود ندی. جانتو بی‌خود ندی. مفاسد را به خودت تحمیل نکنی و از مصالح خودت باز

نمانی. باز نمانی. اینا همه به خاطر همینه. چون عقل کفایت نمی‌کنه.

ببینید! رو مطالب دقت کنید! و این حلقه‌هایی که من یکی پس از دیگری می‌چینم، این حلقه‌ها رو از دست ندید. چرا ما نیاز به پیغمبر داریم؟ چرا؟ اگر ما واقعا از نظر عقل کامل بودیم. از نظر عقل کمال عقلی یعنی چی؟ یعنی تشخیص صلاح و فساد در هر مرتبه ای که هستیم و در هر جایگاهی که هستیم و در هر رتبه‌ای که هستیم به نسبت به خودمون. تو خیابون می‌ریم، نگاه به این بکنیم یا نکنیم؟ عقل بگه بکن یا نکن. عقل درست تشخیص بده و طبق تشخیص عمل بکنیم. اون نگاه کردن مفید باشه برای ما، مضر نباشه. در منزل هستیم، یه شخصی میاد، این حرف رو بزنیم یا نزنیم؟ زدن این حرف برای ما مضره یا مفیده؟ عقل تشخیص بده بزن و اون زدن مفید باشه. یا تشخیص بده نزن و اون نزدن مفید باشه. مفید یعنی چی؟ یعنی ما را یه پله از اونی که هستیم بالاتر ببره، فهممون رو بالاتر ببره، نه این‌که تو این حد نگه داره. نه. بالاتر ببره، و نسبت به اون هدف از خلقت و مقصد از خلقت، ما را نزدیک کند.

و الّا خب بله! اگر منظور صرفا یک نماز خوندن عادی‌ست، و بعد هم پیچ تلویزیون و رادیو رو باز کردن و دو ساعت فوتبال تماشا کردنه، نه! نیاز به پیغمبر و اینا اصلا نداریم. اصلا! صاف دارم بهتون می‌گم. اگر زندگی فقط یه سحری خوردن است و بعد هم پیچ تلویزیون رو باز کردن و فوتبال ایرلند و والیبال واشنگتن و بستکبال استرالیا، اگر اینا رو می‌خواد انسان در طول روز ببینه و دوتا تو کلهٔ اون بزنه و سه تا بزنه، نه آقاجون! نه امام زمان می‌خوایم، راحت! نه پیغمبر می‌خوایم! نه مرجع تقلید می‌خوایم! نه... هیچی نمی‌خوایم! همینطوری یه نماز و روزه‌ای می‌خونیم و در همون چیزهایی که می‌دونیم و بعد هم سرمون رو با همین چیزها گرم می‌کنیم تا شب و بعد شب می‌گیریم می‌خوابیم. همینقدر که دروغ نگیم و بعد هم به اون مسلّمات دینی، به همون مسلّمات دینی بخوایم عمل بکنیم، این، اون مقدار کافی اطلاع هست. اون مقدار کافی، نیازی دیگه به امام زمان و امثال ذلک نیست.

ولی اگر نه، بخواهیم این موقعیت و ظرفیّت

خود را بالا بیاریم. از این عالم جهل که غیر از تخیّل و توهّم در ما چیزی نیست، از این عالم جهل بیرون بیاییم. بصیرت نسبت به مجهولات پیدا کنیم. اطلاع نسبت به مخفیّات پیدا کنیم، معرفت نسبت به خلقت و عالم وجود پیدا کنیم. نسبت به مصالح خود اشراف داشته باشیم، مثل اصحاب، نمی‌گم مثل ائمه. ائمه به جای خود محفوظند. اون‌ها یک چهارده معصومند و یک حکم خاصی دارند. اصحاب خاص اون‌ها: سلمان، مقداد، عمار، حبیب بن مظاهر، این اصحاب ائمه، جابر بن یزید جعفی، معروف کرخی، بایزید بسطامی، بزرگان دیگری از اصحاب ائمه، محمد بن مسلم، خیلی مرد... جابر بن عبداللَه انصاری البته اون هم در یه محدوده‌ای فلان، و اون اصحابی که اون‌ها به اون مرتبهٔ از کمال وجودی، در کنار امام علیه السلام، نائل آمدند. به اون مرتبه رسیدند. اگر ما بخوایم به اون‌جا برسیم، بعد حالا اولیاء دیگر، و افراد دیگر مثل بزرگان از علماء، از اولیاء، از عرفاء، از اون اشخاص مبرّز که خصوصیاتشون هم برای افراد مشخصه، معلومه، مسائلشون برای افراد مشخصه، فرق می‌کنند با سایر افراد و این‌ها. و

خودمون هم در زندگی خود، در ارتباط با این‌ها تجربه کردیم. ما از پشت کوه که نیامدیم! ما همه را دیدیم! همهٔ اقسام را دیدیم! همهٔ اصناف را دیدیم! از پشت کوه که نیامدیم که فقط چشممون به یه نفر باشه. بنده مجالسی را تا حالا شرکت کردم که به احدی تا الآن نگفتم. به احدی نگفتم. نیاز ندارم. از افرادی که اطلاع بر غیب داشتند در همون مجلس. در این‌جا و در شهرستان‌ها و در جاهای دیگر. فقط به همین قدر به اجمال می‌گم. نگفتم و نخواهم گفت. افرادی که طی الأرض داشتند. افرادی که با ارواح در هزاران سال پیش ارتباط برقرار می‌کردند. بنده در این‌ها بودم. همهٔ این‌ها را هم دیدم. غیر از این‌ها هم... تازه! اینی که می‌گم، این افراد عادی که خب بالاخره در مرئی و منظر هستند که اصلا ما با این‌ها کاری نداریم. نه! این‌هایی که یه قدم بالاتر از این سطح معتاد، دو قدم بالاتر ازاین افرادی که در سطح هستند. بنده با اون‌ها بودم. از پشت کوه هم نیامدم. آدم بی اطلاعی هم نیستم. اون‌چه را که از صحبت با بزرگان و اولیاء خدا مشاهده کردم، به

گردش نمی‌رسه. یعنی اصلا قابل تصور نیست. اصلا قابل تصور نیست. قابل تصور نیست. یعنی نمی‌توانم حد بگذارم که حد معرفتی این‌ها و حد توان این‌ها و سعهٔ وجودی اون‌ها، نسبت به سعهٔ وجودی اولیاء خدا، مثل قطره به دریا بوده. نه این‌که رودخانه. قطره به دریا بوده. برای همین مسئله، ما نیاز به چی داریم؟ ما نیاز به یک فرد خبیر داریم دیگه. یه ولیّ خدا داریم. حالا اون ولیّ خدا می‌خواد امام معصوم باشه، خب دیگه نورٌ علی نور. یا این‌که در نبود امام معصوم، نائب او که عارف باللَه و ولیّ الهی‌ست؛ این، باید باشه. اگر این نباشه، چطور می‌شه قضیه؟ مال می‌ره، جان می‌ره، همهٔ این‌ها...

اون مصلحتی را که عقل من بتواند در هر موقعی، اون مصلحت را تشخیص بدهد، آیا من دارم یا ندارم؟ الآن بنده از خودم شروع می‌کنم. خب بنده ـ کاری اصلا به بقیه ندارم، به بقیهٔ رفقا، به شما ندارم، خب شما مثل بنده، منم مثل شما دیگه. مثل همیم دیگه، تفاوتی که نمی‌کنیم از این نظر دیگه. دیگه عقلهامون در یه سطح. علممون همه در یک حدود. این‌جا کسی که شاخص باشه که نیست. همه‌مون در

یه حد هستیم دیگه. ـ اگر بنده نسبت به خودم می‌گم، خب این حکم نسبت به بقیّه هم قابل تسرّی‌ست. نسبت به بقیه هم قابل اجراست. فرقی نمی‌کنه. شما هم مثل من دیگه. اگر شما اختلافی می‌بینید، بگید. بگید نه آقا ما با شما فرق می‌کنیم، شما اشتباه کردید. ما اشتباه نمی‌کنیم. خب بگید دیگه! صدایی نمی‌شنوم!!

بگید نه آقا، ما اشتباه نمی‌کنیم، این حرفی که شما می‌گید مخصوص شما بوده. مربوط به زندگی شما بوده. مربوط به تجربهٔ شما بوده. مربوط به اطلاع شما بوده. مربوط به علم شما بوده. ولی ما نه، ما نه خیر! ماشاءاللَه! وه! یه عقلی، غیر از اون متصل، منفصلش هم کردیم تو خودمون، هم عقل متصلمون، هم منفصل، نیاز نه به امام داریم نه به پیغمبر داریم، نه به ولیّ خدا داریم، نه به استاد داریم، به هیچ‌کس کار نداریم، تمام مصالح را تا وقت فوت و موت، همه را خودمون تشخیص می‌دهیم، تمام مفاسد را تا وقت موت تشخیص می‌دهیم و در هرجا که تا به حال اتفاق افتاده، در همهٔ اون‌ها مُصیب

بودیم، و مخطئ نبودیم، و در هر موردی، از این به بعد هم اون‌چه را که به صلاحمون هست انجام می‌دیم و هیچ اشتباهی در ما راه نداره. آیا شما یه همچنین ادعایی می‌کنید؟ نمی‌کنید! ادعا نمی‌کنید! خب وقتی شما این ادعا را نمی‌کنید، خب دیگران هم این ادعا را نمی‌کنند. فرقی نمی‌کنه، چون همه... تازه خیلی از افرادی که خب در این جا هستند و این‌ها، خب خیلی سطح معرفت بالاتر از بقیه و درک، بالاتر از بقیه و... حالا می‌گیم همه در یه سطح هستند، پس بنابراین، این عقل ما، عقلی که می‌خواهد این نفس را از این تعلقات دربیاورد، نه این‌که یک مسلمونی ظاهری، یه اسلام ظاهری، اون اسلامی که الآن اهل تسنن هم دارن انجام می‌دن. اون اسلامی که الآن اهل تسنن انجام می‌دن، اون نیاز به امام زمان داره؟ نه آقا! نیاز به امام زمان نداره. مگه اونا امام زمان دارن؟

الآن دارن در مسجد الحرام، همین الآن، همین الآن، دارن نماز تراویح می‌خونن. جمعیت هم پشت در پشت، دارن نماز تراویح...! دارن نماز تراویح حرام انجام می‌دن! حرام! نماز تراویح طبق سنت

رسول اللَه باید به طور فرادی باشه نه به جماعت. نماز تراویحِ جماعت، حرام است. و این‌ها دارن انجام می‌دن. اینا نیاز به امام زمان دارن؟ نه! امام زمان به اینا کاری نداره. می‌گه برو بابا! برو بخون. هرچی می‌خوای. انقدر بخون که کمرت دوتا بشه. به جای یه جزء در هر شب، سی جزء قرآن هم بخون. سی جزء تو کمرت می‌خوره. تو اون کمرت می‌خوره، وسطش! هر آیه آیه‌اش! چرا؟! چون داری قرآنی را می‌خونی بر خلاف سنت رسول اللَه. این قرآنی که بر خلاف... و از روی عمد می‌خوانی. واللَه از روی عمد می‌خونن. بنده هم با همهٔ اون‌ها بحث کردم و صحبت کردم و تمام اون‌ها مُفهَم شدند که تمام این‌ها از روی عمد بوده و خلاف بوده؛ ولی در این حال بلند می‌شه می‌ره می‌خونه. من تعجب می‌کنم! اصلا گاهی اوقات، تعجب می‌کنم. آخه تو که داری می‌ری نماز می‌خونی، حالا اون عوامی که بهت اقتدا می‌کنه، خب اون تکلیفش ... بیچاره مستضعفه. اما تو که داری می‌خونی و علم داری، این چه بازی‌یه؟ آخه واقعا آدم می‌مونه! آخه این چه بازی‌یه؟ آخه تو

که می‌دونی این بر خلاف سنت پیغمبره. آخه تو که می‌دانی این تشریع بر فُرادی شده نه تشریع بر جماعت. تو که می‌دونی صلاة منهی، موجب بطلان است در عبادات. در عبادات نهی موجب بطلان است. حالا در معاملاتش بر فرض، یه اقوال دیگری وجود داره. اما در عبادات که دیگه حداقل موجب بطلان است. اینو که دیگه تو می‌دانی. اونوقت چطور وایمیسی؟ همین قشنگ می‌خونی، با صدا می‌خونی و کیف می‌کنی که تو تمام دنیا، داره این صدات می‌پیچه. از مسجد الحرام، به طور مباشر، داره زنده، مباشر، این توی دنیا داره می‌پیچه. اصلا واقعا آدم تعجب می‌کنه ها! خب اون نماز، نیاز به امام زمان نداره. اون که نماز نیاز به ولیّ خدا نداره. اون نماز نیاز به دست‌گیر نداره. اون نماز نیاز به هادی نداره. اگر ما هم همینطور اسلاممون باشه. همین باشه. یعنی یه نمازی بخونیم و یه روزه بگیریم و فلان، نه! اون نیاز به امام زمان نداریم و اون امام زمان هم برای ما نمیاد. نمیاد برای ما. هیچ!

اگر ما بخواهیم، نه! از این حدّ نماز تراویح بیایم بالا. بیاییم بالاتر. از حدّ نماز تراویح. ما خیلی نماز

تراویح تو دلمون داریم‌ها! نظایر اون‌ها، حالا اونا بیچاره‌ها اسمشون بد در رفته. ما هم خیلی داریم. اگر ما بخواهیم از این حد بیاییم بالا. مصالح خودمون را بفهمیم. اون‌چه را که برامون مضرّه تشخیص بدیم، اگر ما بخوایم از این حد بیاییم بالا، این عقل ما کفایت می‌کند یا نمی‌کند؟ ها؟ تجربهٔ شخصی ما، تجربهٔ شخصی ما، تجربهٔ شخصی خود بنده، خود بنده، که پسر ولیّ خدا بودم، ارتباط با اون‌ها داشتم، سالیان سال، ده‌ها سال با اون‌ها بودم، تجربهٔ شخصی من، نسبت به این علوم و فلان حوزه هم که در اون‌حدی که نیاز هست، یه ضرب ضربایی هم بلدیم دیگه. دیگه در این حدّ اقلش. بی‌اطلاع نیستیم. تجربهٔ شخصی بنده این است که بدون دستگیری ولیّ الهی، عقل من به مصالح و مفاسدم نمی‌رسد. صاف و پوست‌کنده. این چیه؟ این تشخیص منه. این احساس منه. این وجدان منه. این اون چیزی‌ست که من درک می‌کنم، احساس می‌کنم. بقیه هم همینطور.دیگه دو دوتا چهارتاست دیگه. یه خبر میان به شما میدن، شما رنگت قرمز

می‌شه، برمی‌داری ترتیب اثر می‌دی؛ بعد معلوم می‌شه خبر دروغه. اصلا واینمیستی ببینی خبر دروغه یا راسته؟ و ادّعا می‌کنی که چیه؟ من نیاز به استاد ندارم. یه بچه ما رو گول می‌زنه آقا جان! یه بچه! یه بچه ما رو فریب می‌ده. یه ظاهر مناسب، فکر ما رو عوض می‌کنه. یه ظاهر! یه ظاهر فکرمون رو عوض می‌کنه. اون‌وقت می‌گیم ما نیاز نداریم، ما عقلمون کامله، ما احتیاج به هادی نداریم، ما احتیاج به دستگیر نداریم، ما احتیاج به عقل منفصل نداریم. این حرفها چیه؟ بشر امروزه، بشر امروزه دیگر نیاز ندارد، بشر امروز مصالح خود را می‌فهمه... بله! دیدیم مصالح خود را می‌فهمه. تظاهرات فلان‌ها رو تماشا کنید! تا اون‌وقت ببینید بشر امروز، تظاهرات... بلند شید کارهایی که دارن این ور و اون‌ور می‌کنن برید ببینید. چه این‌جا، چه غیر این‌جا. ممالک، افراد، کارهاشون، رفتارشون، تصرفاتشون، جایگاه‌هاشون، مجامع عمومی‌شون، اجتماعاتشون، بلند شید تماشا کنید! تا به اون عقل متکامل این‌ها پی ببرید! عجب عقلی! ماشالّا! ماشالّا! صد رحمت به الاغ! صد رحمت به الاغ که اقلّاً یه

پالون روش بذاری نمی‌افته. مواظبه این پالون نیفته، نگه می‌داره بالانس، می‌ذاره این نیفته. صد رحمت به الاغ! اون‌وقت می‌گن ما نیاز نداریم، ما عقلمون متکامله، عقل امروز! عقل امروز! خب! به هر جنایتی دست می‌زنیم، اسمشو می‌ذاریم مصلحت. به هر بی‌دینی مبادرت می‌ورزیم، اسمشو می‌ذاریم مصلحت. به هر دروغ و خیانت مرتکب می‌شیم، اسمشو می‌ذاریم مصلحت. آهان! این عقل ماست دیگه! عقل ماست دیگه ماشالّا! این عقل ما!

به همین علت، خدای متعال، برای تربیت ما، حالا بگذریم از این‌که نسبت به مسائل آینده اصلا اطلاع نداریم، مطالب و قضایا... مطالبی که جلوی چشممونه نمی‌فهمیم! حالا بخوایم نسبت به مسائلی که بخواد در آینده اتفاق بیفته، قضایایی که به ما مربوط می‌شه، مسائلی که به ما مربوط می‌شه، بخوایم نسبت به اون‌ها عقل ما اشراف پیدا کنه؟ شما عقلتون نمی‌فهمه پشت این در کیه! می‌فهمه؟ شما ماشاءاللَه فرض کنید که اعقل عقلائی. گیرم تمام عقل این دنیا را، شش میلیارده، هفت میلیارده،

نمی‌دونم چقدر جمعیت... این عقل این شش میلیارد رو اومدند تو کلهٔ شما قرار دادند، خب؟ بگو ببینم پشت این در کیه؟ بگید دیگه! همه رو جمع کردند! همهٔ عقل‌های دنیا رو اومدند دادند به جناب آقای شیخنا! خیلی خب! بسیار خب! دادند دیگه. حالا که شما این عقل همه را دارید، عقل همهٔ افراد ظاهر را دیگه. حالا غیر از اون‌هایی که به مراتب چیزی رسیدند، نه! همین عقل‌های بشر عادی رو همه رو دارید. به من بگید یه سؤال، پشت این درکیه؟ آیا دوست شماست، یا دشمن شماست؟ کیه؟ نمی‌تونید بگید! این که حیّ و حاضره. حالا در هفتهٔ دیگه چه اتفاق می‌افته، ماه دیگه چه اتفاق می‌افته، افراد برای شما چه نقشه‌ها می‌کشن، مسائلی که در دور شما داره چی می‌گذره، به کدام یک از این‌ها عقل ما می‌تونه برسه؟ به کدام یک از این‌ها؟ صفر! صفر!

اما اون ولیّ خدا، می‌گه ها! نکن! اون عقل من داره می‌بینه. عقل تو نمی‌فهمه. بکن! برو، این‌جا رو نرو. این عمل رو انجام بده. اونو انجام نده. این‌ها چیزایی‌ست که ما فوق این عقل خاکستریه. این

سلول‌های خاکستری، اینا رو دیگه نمی‌فهمه. پس بنابراین، برای همین مسئله، برای همین قضیه، گفتند که باید پیغمبر بیاد. و الّا اگر قرار بر این باشه که فقط مردم همین کارهای عادی رو انجام بدن، این‌ها نیاز به پیغمبر نداره. چند نفر میان می‌شینن و مجلس درست می‌کنن و قانون تصویب می‌کنن، بعدا هم فهمیدن اشتباه می‌کنن، اشتباهشون رو برطرف می‌کنن.

آمدن پیغمبران، آمدن ائمه علیهم السلام، آمدن اولیاء الهی، برای تکامل نفس است از مرتبهٔ جهل به مرتبهٔ معرفت. برای اینه. برای این است؛ البته در این زمینه، خب، خیلی مسائل اتفاق می‌افته. ضررهای دنیوی که به جای خودش محفوظه، ضررهای اخروی که به جای خودش محفوظه، اون‌ها هم همه هست. اما عمدهٔ برای این قضیه، لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ وَ أَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْمِيزٰانَ لِيَقُومَ اَلنّٰاسُ بِالْقِسْطِ ﴿الحدید، ۲۵﴾ مردم به قسط قیام کنند. قسط، یعنی اعتدال. در هر مسئله اعتدال چیه؟ در قضیهٔ اجتماعی اعتدال چیه؟ در قضایای شخصی اعتدال چیه؟ در قضایای عبادی اعتدال چیه؟ اعتدالِ

در قضایای عبادی اینه که شب تا صبح نماز بخونی؟ نه خیر! این نیست. اعتدال در قضایای عبادی این است که صبح تا شب یه ختم قرآن بکنی؟ نه خیر! این نیست! اعتدال در قضایای عبادی این است که تمام ایام سال را روزه بگیرید؟ نه خیر این نیست! اعتدال در مسائل عبادی این است که ترک خانه و وطن کنید و به غار برای رهبانیت بروید؟ نه خیر این نیست! اعتدال در هر قضیه و قسط در هر قضیه. اعتدال با رفیق، اعتدال با شریک، اعتدال با جامعه، اعتدال با زن و فرزند، اعتدال با دوست، اعتدال با دشمن، اعتدال با ربط با خدا. انبیاء برای این آمدند. پس بنابراین، مسئلهٔ آمدن انبیاء، انشاءاللَه تتمه‌اش در فردا شب، اگر خداوند توفیق بده. خدمت رفقا عرض می‌کنیم که مسئلهٔ قسط چه قضیه‌ایست، مسئلهٔ نور چه مسئله‌ای [است] و در این‌جا چه جایگاهی داره؟ آمدن انبیاء و تشریع شرایع الهی، برای این است که انسان از مرتبهٔ جهل به مرتبهٔ معرفت نائل بشه.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمد